

## اصاله الوجود و مسأله شر

مسئله شر یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفی و الهیاتی از دیر زمان بوده است. باور به خدا و واقعیت شر پارادوکس‌هایی را به ذهن متبادر می‌کند که هر فرد معتقد به خدای ادیان توحیدی باید بگونه‌ای بتواند در رفع این گونه پارادوکسها موفق گردد.

ذکر شده است اولین بار اپیکور (۱۴۱ تا ۲۷۰ قبل از میلاد) این مسأله را در قالبی منطقی مطرح کرده است:

«آیا خداوند می‌خواهد از شرور جلوگیری کند ولی نمی‌تواند؟ پس ناتوان است. آیا او می‌تواند اما نمی‌خواهد؟ پس

بدخواه است. آیا او هم می‌خواهد و هم می‌تواند پس این شرور از کجا آمده اند؟» (Pojman, 1987, p. 151)

در دوران معاصر رویکرد به مسأله تغییر کرده است و بجای انکار برخی صفات خداوند، اصل وجود او به علت شرور موجود در عالم مورد انکار قرار گرفته است. جی. ال. مکی مشهورترین صورتهای استدلال بر نفی خدا را ارائه نموده است. (Mackie, 1982)

از آنجا که مسیحیت نگاه ویژه‌ای به «عشق خداوند به بندگانش» دارد موضوع شرور عالم در فلسفه و الهیات غربی اهمیت بسیاری یافته است. بطوریکه نمی‌توان هیچ فیلسوف دین با الهیدانی را یافت که در این باره نظر خاصی مطرح نکرده باشد. آموزه‌های کلیسایی معتقد است اگر کسی عبایت را گرفت قبایت راهم به او ببخش یعنی هیچگونه عکس‌العمل بازدارنده که طبیعتاً خشونت در آن باشد انجام ندهد. اینگونه آموزه‌ها هرگونه رفتار بازدارنده و تحکم‌آمیزی را از خداوند منتفی می‌داند. حال با این نوع نگاه چگونه می‌توان از خداوند انتظار داشت که او با اراده اش در عالم اینهمه رنجها و بلاهای بی‌شمار را ایجاد کند؟ در حالی که اگر آموزه‌های اسلامی خداوند را رحمن و رحیم می‌شناساند ولی در عین حال برای او جباریت نیز در قبال ستمگران قائل است. اما به این معنا نیست که مسأله شر در تفکر اسلامی منتفی دانسته شود بلکه وجه دیگری از آن بروز کرده است. موضوع شرور در بحث عدل الهی موضوع محوری در اندیشه اسلامی بوده است.

در این نوشتار در نظر است این مسأله و راه‌حل آن در تفکر غرب مورد توجه قرار گیرد و سپس پاسخ به آن در پرتو مبانی فلسفی ملاصدرا یعنی اصالت وجود بررسی شود.

در تفکر غربی این مسأله چنان مهم بوده است که بعضی نظریات مهم فلسفی جدید برای حل این مشکل مطرح شده‌اند. مثلاً می‌توان از فلسفه پویشی و ایتهد و الهیدانان پیرو او یعنی الهیدانان پویشی نام برد که نوع نگاه دیگری را

به عالم و نقش خداوند در عالم مطرح کردند. الهیات پویشی سعی می کند آموزه قدرت مطلق خداوند را کنار بگذارد تا در قبال اشکال پاسخی ارائه کند که از پارادکس مطرح شده نجات یابد. در این نوع نگرش، قدرت خدا قدرتی اجبار کننده نیست بلکه فقط جنبه ترغیبی دارد؛ در نتیجه شرور فعل خداوند قلمداد نمی شوند.

در دوره جدید این مسئله به وسیله دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱) مطرح شد. او در کتاب گفتارهایی درباره دین طبیعی از زبان فیلو بیان می کند که واقعیت شر و میزان انبوه آن باعث می شود که وجود الوهیت نیز در هاله ای از ابهام قرار بگیرد. به نظر او می توان نشان داد که میزان شرور در عالم بیشتر از خوبی های موجود در آن است، در نتیجه بسیار دشوار است کسی بتواند قضایای سه گانه اپیکور را بدون گرفتاری در تعارض باهم سازگار بداند.

گوتفرید ویلهلم لایبنیتس (۱۷۱۶-۱۶۴۷) سعی کرد که عدالت خداوند را بطور کامل مورد بررسی قرار دهد او در کتاب خود *عدل الهی* استدلال می آورد که واقعیت شر به هیچ عنوان باعث رد خداواری نمی شود و سعی می کند بگونه ای به ایرادهای هیوم بدینگونه پاسخ دهد که خداوند به این دلیل وجود شرور را مجاز دانست تا خوبی بزرگتری تحقق پیدا کند. هبوط آدم، "گناهی مبارک" بود زیرا که منجر به تجسد پسر خدا و قرار گرفتن انسان در سرنوشتی والاتر گردید.

با باز پروری پاراداکس در دوران معاصر این ایراد در قالب برهانی بر رد وجود خداوند خود را نشان داد. این موضوع در قالب چند قضیه ذیل بازگو گردید و سعی شد قالبی منطقی به آن داده شود:

- ۱- خداوند قادر مطلق و عالم مطلق است.
- ۲- خداوند خیرخواه مطلق است.
- ۳- شر وجود دارد.
- ۴- اگر خدا هم قادر مطلق، هم عالم مطلق و هم خیرخواه مطلق باشد نباید در جهان شر (یا شر غیر ضروری) وجود داشته باشد.
- ۵- ولی شر (یا شر غیر ضروری) در عالم وجود دارد.

۶- بنابراین خدا وجود ندارد.

مهم ترین دفاع خداوورانه در موضوع شر «دفاع مبتنی بر اختیار» است که سابقه آن به زمان اگوستین (۴۳۰-۳۵۴) می رسد. تبیین جدید از دفاع مبتنی بر اختیار در آثار جان هیک، الوین پلانتینگا و ریچارد سوین برن مطرح شده است.

آنها قضیه چهارمی به پارادوکس اپیکور اضافه کردند تا نشان دهند قضایای ۱-۳ با یکدیگر سازگار هستند و بین آنها تناقضی وجود ندارد. این قضیه در قالب قضیه ذیل قابل طرح است:

۷- از لحاظ منطقی غیر ممکن است که خداوند مخلوقاتی مختار بیافریند در عین حال تضمین نماید که آنها هرگز مرتکب شر نشوند.

از آنجا که آفرینش مخلوقاتی مختار که آزادانه مسئول باشند امری پسندیده است لذا تضمینی وجود ندارد که آنها مرتکب شر نشوند. موافقان دفاع مبتنی بر اختیار مدعی هستند که شر اخلاقی ناشی از آزادی اراده انسان است. اما خداواری چه پاسخی برای شر طبیعی دارد؟ فیلسوفان دین دو نوع شر را از هم متمایز نموده اند: شر اخلاقی که برخاسته از افعال آدمیانی است که در ارتکاب آن مسئولیت اخلاقی دارند و شرور طبیعی که همه چیزهائی را دربر می گیرد که در طبیعت رخ می دهد مانند طوفانها، تندبادها، زمین لرزه ها، آتشفشانها و ناخوشیهای طبیعی و مانند آنها که باعث رنجهایی برای انسانها می گردد.

دو راه حل مختلف در مسئله شرور طبیعی در فلسفه دین معاصر ارائه شده است: اولین راه پیشنهادی از سوی الوین پلانتینگاست که شرور طبیعی را به شیطان و عوامل او نسبت می دهد. دومین راه حل که به وسیله سوئین برن مطرح شده این است که شرور طبیعی جزو طبیعت و ذات چیزهاست و نتیجه ترکیب قوانین قطعی فیزیک است که لازمه سازگاری در عالم است و همچنین ناشی از مسئولیتی است که به انسان داده شده است تا مختارانه عمل کند.

### پاسخ ملاصدرا به مساله شرور

هر چند اصالت وجود دیدگاه ما را در مورد واقعیت جهان و مسئله شر به طور اساسی تغییر می دهد. اما خود ملاصدرا در دو قسمت از کتابش "اسفار" در مورد عدل الهی و خیرخواه بودن خداوند بحث کرده است. در جلد هفتم بیشترین تاکید ملاصدرا کلامی است و تقریباً همان گونه استدلالهایی را مطرح می کند که مدافعان دینی پیش از او معمولاً پیموده اند. اولین استدلال به شرح ذیل ارائه شده است:

- ۱- خداوند فقط علت تامه هر ذات محدود موجود است (ونه غیر آن).
- ۲- شر هویتی وجودی ندارد و آن را باید به عدم نسبت داد.
- ۳- در نتیجه خداوند علت بوجود آمدن شرور (که عدمی هستند) نیست.

راه حل دوم او به شکل ذیل قابل عرضه است:

۱- شر هویت ذاتی ندارد بلکه شرور از عوارض امور خیر هستند، یعنی مانع ذات یا شیئی دیگر می شوند. شرور علت صوری امور دیگر نیستند، در نتیجه شرور نسبی هستند.

۲- خداوند علت مستقیم شرور نیست. نقص های متافیزیکی به عنوان لوازم صنع الهی می توانند اتفاق افتند.

۳- شرور اخلاقی که موثر در عملکرد طبیعی انسان است در اختیار انسان (که امر خیری است) ریشه دارد. این مخلوقات هستند که مرتکب شرور می شوند.

۴- مقدار شرور در عالم کمتر از خیرهای موجود در عالم است.

۵- اگر هویت ذاتی انسان را (اختیار) از او بگیریم او دیگر انسان نخواهد بود.

۶- هویت ذاتی انسان نمی تواند به اندازه ای کاهش یابد که او عقلا و اخلاقا مسؤل افعال خود نباشد.

۷- لطف و عنایت خداوند انسان را توانا ساخته است تا بر هرگونه اراده شری در خود غلبه کند و افعال بدی انجام ندهد.

۸- انسان به علت محدودیت وجودی، امکان ارتکاب شرور را دارد. فساد و تباهی انسان ممکن است چرا که او موجودی فناپذیر است. فقط خداوند است که فناپذیر است.

بنظر می رسد این نوع جواب یک راه حل با نگرش اصالت ماهیتی باشد که با تفکر غالب فلسفی او تفاوت دارد. او در جلد دوم کتاب "اسفار" نظر دیگری را درباره شر مطرح می کند. این جواب صریحا برخاسته از اصالت وجود است. توضیح اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت را به کتابهایی زیادی که در این باره نوشته شده است ارجاع داده می شود. فقط توضیح مختصری از آن به شرح ذیل داده می شود.

فیلسوفان قبل از ملاصدرا اظهار می داشتند که در واقعیت اصالت با ماهیت است. در نظر اولیه هم چنین بنظر می آید که واقعیت را ماهیت اشیاء پر کرده است؛ و ذهن با ملاحظه واقعیت اشیاء از ویژگی خاصی که در آنها وجود دارد مفهومی بنام وجود را از آنها انتزاع می کند. در نتیجه وجود یک مفهوم ذهنی است که از واقعیت هایی بنام ماهیات آن را بدست آورده ایم.

اما ملاصدرا در تدقیق عمیق خود توجه نمود که واقعا ما از وجود چه چیزی را می فهمیم؟ وجود یعنی هستی داشتن و در عالم هستی بودن. آیا می توان گفت این هستی ها در خارج نیستند و هستی را باید در ذهن فهمید؟ او توجه نمود

که آنچه که واقعیت را پر کرده است این هستی‌ها هستند، پس ماهیت چه وجهی پیدا می‌کند؟ او توجه نمود که ما از حدود وجودی که هستومندها دارند چیزی را بنام ماهیت از واقعیت‌ها در ذهن استنباط می‌کنیم. پس آنچه بنیاد واقعیت را تشکیل می‌دهد هستی است که از آن به اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت تعبیر می‌کنند.

حال در نظر است که مساله شر را در پرتو این بصیرت فلسفی یعنی اصالت وجود بررسی کنیم. اگر ما شرور عالم را واکاوی کنیم می‌بینیم که شرور از نقصانها و تفاوتها برمی‌خیزد. برخی از افراد با هوش تر از دیگرانند، بعضی چشم دارند در حالی که بعضی ندارند و از این قبیل موارد. آیا این امکان برای خداوند وجود نداشته است که به همه انسانها نعمتهای یکسان بدهد؟ او انسان را بگونه‌ای خلق کرده که همواره از محدودیت‌هایی در زندگی‌اش رنج می‌برد. او که قدرت مطلق است آیا نمی‌تواند به هر شخصی هر آنچه را که مورد نیازش است اعطا کند تا از کمبودهایش رنج نبرد؟ اگر شخصی آرزو کند که کاش شرایط بهتری می‌داشت تا دچار شرهایی که با آنها مواجه است نمی‌شد آیا نمی‌تواند بخواهد خداوند با قدرت مطلقش به او این امکان را می‌داد؟ آیا مجاز نبود از خدا شکایت کند که چرا بین او و دیگران تفاوت قائل شده است؟ چنانچه با اصالت ماهیت به این مساله نگاه کنیم شاید بتوان بگونه‌ای این سوال را موجه دانست. زیرا خدا می‌تواند کمال بیشتری را از این گونه که هست به ماهیت او اعطاء کند.

طبق اصالت وجود خداوند فقط وجود را افاضه می‌کند و از محدودیت‌های وجود یک ماهیت شکل می‌گیرد. اینگونه نبوده است که ابتدا چیزهایی با محدودیت‌های متفاوت باشند سپس خداوند به آنها وجود را داده باشد. قبلاً اصلاً چیزی نبوده که خداوند بخواهد به آن وجود را بدهد. چیز بودن اشیاء پس از وجود آنها محقق می‌شود. تفاوت اشیاء لازمه محدودیت‌های وجودی است که از کثرت داشتن اشیاء در جهان ما برمی‌خیزد. از آنجا که انسان موجودی است که الزاماً در جهان مادی تحقق می‌یابد و جهان ماده باید الزاماً دارای کثرت باشد، بنابراین باید وجودهای متفاوتی باشند که ماهیت آنها از حدود وجودات آنها مفهوم شده و نسبت به هم متفاوت و متمایز خواهند بود.

همه ما شنیده‌ایم که برخی آرزو می‌کنند که‌ای کاش شرایط بهتری می‌داشتند یا جای فرد دیگری می‌بودند و یا پدر و مادر دیگری داشتند. بی‌ایید بررسی کنیم و بینیم آیا این امر ممکن است یا خیر. برای مثال، سعید آرزو دارد که به جای پدرش A و مادرش B که ثروتمند و باهوش و زیبا نیستند اشخاص دیگری مانند A' و B' که پدر و مادر محسن هستند می‌بودند چرا که پدر و مادر محسن هم ثروتمند و هم با هوش و هم زیبا هستند. سعید فکر می‌کند اگر A' و B' پدر و مادرش بودند او زندگی بهتری می‌داشت. اگر او به این قضیه توجه کند متوجه خواهد شد که این جمله

بی‌معنی است، زیرا اگر پدر و مادر او اشخاص دیگری بودند او دیگر سعید نبود. سعید شخصی است که پدر و مادرش B و A هستند و اگر A' و B' پدر و مادر شخصی باشند آن شخص دیگر سعید نخواهد بود که آرزوی این چینی داشته باشد. در واقع این شخص محسن است که وجودی با این مشخصات دارد. سعید چیزی می‌خواهد که که لازمه آن این است که A و B پدر و مادرش باشند (چون سعید بودن یعنی این)، و در عین حال A و B را به‌عنوان پدر و مادر خود نداشته باشد که این نامعقول است و تناقض پیش می‌آید.

حال آیا برای خداوند محال نیست که انسانهایی را بیافریند که به دلیل کثرت در جهان مادی باید باهم تفاوت داشته باشند و در عین حال با دیگران هیچگونه تفاوتی نداشته باشند؟ خداوند وجودی را در جهان مادی بخشیده که باید دارای کثرت بوده و وجود محدود همراه با محدودیت‌های مختلفی باشند. پس از این اعطای وجود است که مفهوم شخص از آن حاصل می‌شود. این برداشت ذهن ماست که واقعیت هر یک از ما را در یک قالب خاص به ذهن می‌آورد. «ما» بودن در ابتدا وجود نداشته تا با دادن وجودهایی در عالم هستی پدیدار گردد. ملاصدرا در جلد دوم اسفار اظهار می‌دارد جنبه خیر بودن اشیاء از وجود بر می‌خیزد و شرور ناشی از ماهیت داشتن آنها (که محل کثرت و تفاوت است) می‌باشد. بنابراین هر خیری را باید به خداوند نسبت داد و هر شری را به ماهیت (که واقعی نیست) منتسب دانست. ماهیتی که ذاتاً جز تفاوت و تمایز و کثرت نمی‌تواند باشد.